

رویکرد قرآن کریم به امر سلطه‌گری و سلطه‌پذیری

یوسف مقدسی*

تاریخ دریافت: ۹۷/۱۰/۲۸

جمال طالبی قره‌قشلاقی**

تاریخ پذیرش: ۹۸/۶/۲۰

عسگر بابازاده اقدام***

چکیده

در تمام عمر انسان بر روی کره خاکی، انسان از واژه مظلومیت و بهره‌کشی متنفر بوده است و آن را به عنوان قبح عقلی و شرعی مد نظر داشته است. فطرت پاک خداوندی به عنوان ابزار بسیار حرکت بخش مانع از سلطه‌پذیری او بوده است و لیکن هر جامعه‌ای که زمینه فرهنگی سلطه‌پذیری و استضعاف را داشته باشد به مستکبر و استعمارگر در «خود برتر بینی‌اش» کمک کرده است. اشاره آیات شریف قرآن در «لا تَطْلُمُونَ و لا تَطْلَمُونَ» مبین چنین معنایی است. هدف این مقاله نمایاندن چهره استکبار در جامعه انسانی امروز است. کیفیت استکبار ستیزی از منظر قرآن و تبیین شیوه‌های مبارزه با استکبار با ارائه آیات شریفه موجبات طمأنینه؛ و آرامش و عزت نفس خواهد بود این بررسی با شیوه توصیفی و فلسفی و از نوع تحلیلی و مطالعات کتابخانه‌ای است.

کلیدواژگان: سلطه‌گر، سلطه‌پذیر، قرآن، استضعاف.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

واژه استکبار (Arrogance) از ریشه کِبَر و کِبَر است. در زبان عربی کِبَر برای بازگویی بزرگی، قدر و منزلت و بزرگی سن و سال به کار رفته و بیش‌تر انسان و بزرگی‌های غیر مادی را شامل می‌شود.

استکبار در لغت به معنای بزرگ دیدن کسی یا چیزی، بزرگی نمودن، از خود بزرگ منشی کردن و تکبر کردن است (تکبر به معنای کسی یا چیزی است که فاقد صفتی است، ولی خود را به آن متصف می‌کند برای همین از تکبر به «خود بزرگ بینی» و غرور معنی می‌کنند). تکبر حقیقی از آن خداوند است، زیرا که تنها اوست که به معنای حقیقی و واقعی بزرگ و با قدر و ارزش حقیقی است.

استکبار، نافرمانی و سرکشی حاصل از کبر است، و آن در مقابل استسلام است که انقیاد صوری از روی تسلیم باطنی است. قرآن مستکبران را در مقابل ضعیفان قرار داده است، به جهت آگاهی دادن به این نکته که استکبار آنان، به علت قوه و نیروی بدنی و مالی آن‌ها بوده است و در جای دیگر، مستکبران را در مقابل مستضعفان قرار داده است (راغب: ۴۳۸). این واژه با مشتقات آن، ۴۸ بار در قرآن کریم آمده است. چهار مورد به استکبار ابلیس و بقیه به استکبار انسان اشاره دارد.

مستکبر به کسی اطلاق می‌شود که هرچه بزرگی و منزلت هست، به خود منحصر می‌داند و شیوه تفکر و منش عملی مستکبر را «استکبار» نامند. استکبار، وصفی درونی است که لوازم و مظاهر مختلفی را می‌تواند در جامعه داشته باشد. خود بزرگ بینی و نشناختن حد خود در مقابل خداوند و مردم - و به استضعاف کشیدن آن‌ها - از اوصاف درونی هستند که شخص مستکبر به واسطه آن‌ها موضع‌گیری‌های خویش را تنظیم می‌کند؛ همانگونه که در قرآن، درباره نافرمانی ابلیس چنین آمده است ﴿إِی وَاَسْتَكْبِرُ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾ (بقره/۳۴): «سر کشید و کبر ورزید و از کافران شد». غالباً در علوم اسلام این واژه با واژه‌هایی نظیر ظلم، سلطه‌گری و طاغوت کاربردی همسان دارد.

در فرهنگ سیاسی بین‌المللی واژگانی نظیر استعمار و امپریالیسم گویای طریق استکباری‌اند (منوچهر محمدی، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: ۳۳) اما در عرف بین الملل استعمار، امپریالیسم و استثمار که همگی ثمره نظام لائیک و کفر به شمار

می‌آیند که لازم است برای تبیین مبحث ما از آن‌ها رمزگشایی شود تا مسأله این تحقیق که در سؤالات زیر قید می‌شود پاسخ علمی و مستدل پیدا کنند:

۱- دیدگاه قرآن کریم نسبت به سلطه‌گری و سلطه‌پذیری چگونه است؟

۲- زمینه‌های استعمار و سلطه‌جویی و سلطه‌پذیری در فرهنگ بشری کدام‌اند؟

۳- همپوشانی مستکبر و کفر در ایجاد سلطه چگونه است؟

استکبار برای رسیدن به اهداف غایی خود از سیاست‌هایی که به هر طریقی او را به سلطه‌گری برساند استقبال می‌کند و استفاده از هر وسیله‌ای به منظور رسیدن به هدف را توجیه می‌نماید لذا برای نیل به اغراض خود در تمام زمینه‌ها از هیچ بهانه‌ای دریغ نمی‌کند و به کلیه شیوه‌های ممکن متوسل می‌شود. در عین حال با بهره‌گیری از برنامه‌ریزی‌های زمان‌بندی شده کوتاه مدت، میان مدت و دراز مدت طرح‌های مورد نظر را به اجرا می‌گذارد. شیوه‌های عملی استکبار- برای دسترسی و رسیدن به مقاصدش- را می‌توان در دو بخش مورد توجه قرار داد:

الف: استکبار فعالیت و اقدامات خود را در یک زمینه متمرکز نمی‌کند، بلکه با بررسی و بهره‌گیری از کلیه شیوه‌ها از قبیل نظامی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و تبلیغی تمامی امکانات را مورد استفاده قرار می‌دهد و امکان مانور در زمینه‌های گوناگون را همواره برای خود محفوظ می‌دارد.

ب: با برنامه‌ریزی و تنظیم طرح‌های مدت دار، هدف‌های خود را در برنامه‌ریزی‌های زمان‌بندی شده طی مراحل مختلف به اجرا می‌گذارد. چنانچه یکی از برنامه‌هایش در طرح کوتاه مدت با شکست مواجه شد، در برنامه‌های میان مدت و دراز مدت آن را به اجرا برساند. استکبار همچنین بعضی از طرح‌های خود را که بیش‌تر جنبه فرهنگی و اعتقادی دارد- با توجه به اهداف آن- از ابتدا در طرح‌های دراز مدت تنظیم و متمرکز می‌کند.

پیشینه بحث

از آیات قرآن چنین استنباط می‌شود که استکبار به زمان‌های بسیار دور برمی‌گردد و در واقع سابقه آن را بایستی در آغاز زندگی اجتماعی انسان‌ها بر روی کره زمین

جست‌وجو کرد. بنابراین از ویژگی‌های استکبار، حالت کلی و عمومیت آن است، زیرا مقطع تاریخی خاصی ندارد و همواره با تاریخ بشر همراه بوده است. از هنگامی که بشر بوده، استکبار هم وجود داشته است. به این ترتیب استکبار، با استدلال خودپسندانه و تمرد شیطان آغاز می‌شود که از اطاعت امر الهی در سجده بر انسان سر پیچید و کبر ورزید و از همان زمانی که شیطان سوگند خورد بشر را گمراه می‌کند، استکبار شکل گرفت. و از آن لحظه که سوگند خورد تا بشر را گمراه کند استکبار وارد عرصه عمل شد. ﴿قَالَ فَبِعَرَّتِكَ لَا غَوْيَهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْصَيْنَ﴾: «شیطان گفت: خدایا به عزت و قدرت تو قسم که حتماً تمام انسان‌ها را به استثنای بندگان پاک و خالص را گمراه می‌کنم» (برای اطلاع مزید سوره ص ۷۰ تا ۸۵ و بقره ۲۹ تا ۳۹ مراجعه شود).

استعمار و امپریالیسم جانمایه استکبار

استعمار (Colonialism)

این واژه در لغت به معنای طلب آبادانی کردن، آبادانی خواستن و در فرهنگ سیاسی تسلط مملکتی قوی بر مملکتی ضعیف به قصد استفاده از منابع طبیعی و نیروی انسانی افراد آن با تظاهر به منظور آبادی و رهبری مردم آن به سوی ترقی است (معین، فرهنگ فارسی). در قرآن مجید، کلمه استعمار به مفهوم لغوی‌اش به کار رفته که «شما بایستی زمین‌ها را آباد کنید و به وسیله نیروی شما می‌باید سرزمین‌ها عمران شود». ﴿وَأَلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوا لَهُمْ تَتَوَبُّوا إِلَىٰ رَبِّي فَإِنَّهُ يَبْرَأُ الْفَاسِقِينَ﴾ (هود / ۶۱): «ما برای (هدایت) قوم ثمود، برادرشان صالح را فرستادیم. صالح خطاب به قومش گفت: «ای قوم من؛ خدا را بپرستید، (زیرا که) غیر از او (الله) برای شما «اله» دیگری نیست. او شما را از زمین آفرید، و از شما خواست تا زمین را آباد کنید، پس (بنابراین) از او تقاضای بخشش کنید. سپس به سوی او باز گردید. قطعاً پروردگار من نزدیک (و) اجابت کننده است» و مشخص است که این معنا، جنبه لغوی و مثبت این واژه می‌باشد. پیدایش استعمار به شکل شناخته شده امروزی‌اش، به قرن شانزدهم و عصر صنعتی شدن کشورهای اروپایی برمی‌گردد که نیاز آنان به بازار فروش و نیز یافتن راه تأمین مواد خام ارزان، مطرح شده بود. استعمارگران

برای توسعه نفوذ خود و به بهانه آبادانی سرزمین‌های دیگر از قلمرو کشورشان خارج شدند و به چپاول و غارت و تصرف کشورهای دیگر همت گماشتند. آنان مدعی بودند که طلیعه داران آبادانی و عمران در متصرفات خود هستند و لذا کشورگشایی، اشغال و تصرف سرزمین‌های دیگران را استعمار - به معنی عمران و آبادانی - نامیدند. این تهاجم، غارت‌گری، انهدام ثروت‌های بومی و در یک کلام، سلطه‌نا مشروع و استعمار گرایانه را اقدامات دلسوزانه‌ای، ابتدا جهت ایجاد تمدن و بعدها به منظور توسعه و پیشرفت در زمینه‌های مختلف قلمداد کردند. «استعمار» با ادعای اعطای تمدن، تضمین آزادی‌های اساسی و نجات انسان‌ها از توحش و بربریت، ولی در حقیقت به خاطر بهره‌کشی و بهره‌برداری از امکانات فراوان مادی و طبیعی و نیروی انسانی ارزان سرزمین‌های تحت سلطه آغاز می‌گردد.

ماهیت ذاتی امپریالیسم (Imperialism)

این واژه در لغت به معنای طرفداری از حکومت امپراتوری و یا سیاستی می‌باشد که مرام آن، بسط نفوذ و قدرت خویش در کشورهای دیگر است. امپریالیسم در معنای امپراتوری، سابقه‌ای بس طولانی دارد. عده‌ای امپریالیسم را به همین معنی گرفته و ماهیت امپریالیسم کنونی را از امپراتوری‌های باستانی تمیز نمی‌دهند.

در گذشته پس از تسخیر سرزمین‌ها مردم را کم و بیش به حال خود باقی می‌گذاشتند، حکمرانی بر آنان می‌گماشتند، از آنان باج و خراج می‌گرفتند، و از امکانات سرزمینشان استفاده می‌کردند و قدرت خود را بسط می‌دادند، اما فرهنگ خویش را به آنجا نمی‌بردند. علت اصلی هم عدم توانایی جهانگشایان از بردن افکار و آداب و رسوم خود به آن متصرفات بود.

«امپریالیسم، به طور کلی عنوانی است برای قدرتی (یا دولتی) که بیرون از حوزه ملی خود، به تصرف سرزمین‌های دیگر بپردازد و مردم آن سرزمین‌ها را به زور به فرمانبرداری خود وادار کند و از منابع اقتصادی و مالی و انسانی آن‌ها به سود خود بهره‌برداری کند. امپریالیسم به معنای تشکیل امپراتوری، از آغاز تاریخ بشر وجود داشته است» (آشوری، ۱۳۹۴: ۳۶). در زمان‌های قدیم، جز پیامبران و جانشینان ایشان و امامان و پیشوایان

دین، کسی از عهده این امر بر نمی‌آمد که سرزمینی را فتح کند و مردم آنجا را تعلیم دهد، و یا به دین خود بخواند. اصولاً جهانگشایی‌ها به این منظور نبوده است، و جنگ‌هایی که ماهیت دینی داشته، نبایستی با جنگ‌های جهانگشایان مقایسه شود (داوری اردکانی، ۱۳۸۷: ۱۵۲). اما وقتی امروز می‌گوییم که غرب یا شرق می‌خواهند همه عالم را در سیطره نفوذ خود در آورند، منظور تنها وابستگی‌های سیاسی و اقتصادی به آنان نیست، بلکه در رفتار و کردار و در تمامی شؤون زندگی باید ویژگی‌های کسانی که دارای موقعیت برتری از لحاظ مالی، اجتماعی، سیاسی، علمی و... باشند؛ تفاوتی ندارد که مصداق چنین تعریفی اشخاص و یا کشورهایی باشند که غالباً با رفتارهای مستکبرانه، به چپاول و تحت فرمان قرار دادن انسان‌ها و کشورهای دیگر روی می‌آورند. در قرآن، زمینه‌ها و عوامل متعددی برای گرفتاری در این دام، بیان شده است که مهم‌ترین آن‌ها از این قرارند:

۱. زر و زور

در صورتی که ثروت و قدرت با بی‌ایمانی همراه گردد، زمینه ساز استکبار است. در این مورد شاهد قرآنی در مورد استکبار فرعون چنین است: «وَنَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِمِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ» (زخرف / ۵۱): «و فرعون در میان قوم خود ندا داد و گفت: ای قوم من آیا حکومت مصر از آن من نیست و این نهرها از زیر [کاخ] من جاری نیست؟ آیا مشاهده نمی‌کنید». همچنین درباره قارون می‌فرماید: «إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِن قَوْمِ مَوْسَىٰ فَبَغَىٰ عَلَيْهِمْ» (قصص / ۷۶): «قارون از موسی بود، اما بر آن‌ها ستم و ظلم کرد». علت بغی قارون ثروت زیاد بود و ظرفیت ناکافی و ایمان ضعیف برای همین به انحراف کشیده شد و مستکبر شد. و همین‌طور در مورد قوم عاد فرموده قرآن این است: «فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَخْلُقُهُمْ حُومًا وَمِنْهُمُ قُوَّةٌ وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ» (فصلت / ۱۵): «اما قوم عاد به ناحق در زمین تکبر ورزیدند و گفتند: «چه کسی از ما نیرومندتر است؟ آیا نمی‌دانستند خداوندی که آنان را آفریده است از آن‌ها قوی‌تر است؟ و [به سبب این پندار] پیوسته آیات ما را انکار می‌کردند».

۲. فقر فرهنگی و وابستگی فکری

همیشه استعمار و استکبار نیست که سلطه جویی می‌کند، بلکه خود مستضعفان نیز در تقویت استکبار نقش دارند و به تبلیغات، دسیسه‌ها و تهاجم فرهنگی مستکبران لبیک می‌گویند و از آن‌ها تبعیت می‌نمایند: ﴿فَيَقُولُ الضَّعْفَاءُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا نَصِيحًا﴾ (غافر / ۴۷): «ضعفا به مستکبران می‌گویند: ما پیرو شما شده بودیم پس آیا شما بازدارنده بخشی از آتش (دوزخ) از ما هستید». از این دست استضعاف که خود نوعی استکبار است آیات ۲۹-۳۱ سوره سبأ و همینطور آیه ۲۱ سوره ابراهیم نیز تأیید این مدعاست.

۳. توهم برتری در آفرینش

اعتقاد به اینکه در خلقت، برترین آفرینش را دارند نیز از عوامل ایجاد استکبار است. این خصلت شیطانی که اولین بار، ابلیس، آن را مطرح کرده، و ریشه بسیاری از مفسده‌ها مانند ریشه نزادپرستی‌ها و برتری‌های کاذب در جوامع انسانی شده است. چنانکه در قرآن، عامل استکباری شیطان اینگونه بیان می‌شود: ﴿قَالَ يَا ابْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي اسْتَكْبَرْتَ أَ مَكْنُتُ مِنَ الْعَالِيْنَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾ (زمر / ۷۵ و ۷۶): «[خداوند به ابلیس] فرمود: چه چیز تو را از سجده کردن بر آن چیزی که من خلق کردم باز داشت؟ آیا استکبار ورزیدی یا از بزرگان بودی. [شیطان] گفت: من از او بهترم، مرا از آتش و او را از گِل آفریدی».

۴. غفلت از قدرت نامحدود الهی

آنچه که انسان را طاغوت می‌کند و موجب می‌شود فقط خود را ببیند و نه خالق را و نه دیگران را، همچنانکه در قوم عاد و نیز در قارون در آیات در شماره یک و دو همین بحث آمده غفلت از قدرت الهی است و این عالم همان است که در سوره علق به آن اشاره می‌رود: ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَإِطْفَافٌ إِنَّهُ رَأَىٰ الْوَسْطَانَ أَن رَّاهُ اسْتَغْنَىٰ﴾ (علق / ۶ و ۷): «انسان طاغوت می‌شود زمانی که خود را بی‌نیاز بداند». استکبار جهانی نه‌تنها برای خود صلاحیت ارزش‌گذاری و حکومت بر جهان را قائل است بلکه مدعی است هیچ کس نیایستی بر علیه آن قیام کند.

دلیل عینی این واقعیت گرانا، نیکاراگوئه، ایران، فلسطین، افغانستان، عراق، کامبوج و سوریه و یمن و بحرین در سال‌های اخیر می‌باشد. بر اساس این تحقیق ریشه به وجود آمدن چنین خصلت‌هایی خواهش نفسانی انسان است. قرآن کریم می‌فرماید: «پاسخ مثبت به نفس، انسان را به سقوط و اسفل السافلین می‌کشد».

﴿لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم﴾ ثَمَّ رَدَدْنَاهُ اَسْفَلَ سَافِلِينَ: «ما انسان را به زیباترین شکل و مناسب‌ترین اندازه آفریدیم، سپس به پست‌ترین حالت و پایین‌ترین شأن (اسفل السافلین) برگرداندیم» (تین / ۴ و ۵) و ﴿إلا الذين امنوا وعملوا الصالحات فلهم اجر غير ممنون﴾ (تین / ۶)؛ «به جز آنان که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند سپس مرایشان را مزدی غیر مقطوع است». بنابراین، منظور حق تعالی آن نیست که تمام انسانها چنین هستند بلکه به دنبال آیات شریفه حرف استثنای «إلا» را برای ایمان آوردگان به خدا می‌آورد. یعنی آن دسته‌ای که با ایمان به خدا عمل صالح انجام می‌دهند، از این عمومیت خارج می‌شوند و فقط این گروه از انسان‌ها هستند که از عذاب الهی و سقوط به «اسفل السافلین» در امان هستند بنابراین شکل‌گیری استکبار بر اساس برتری طلبی و رشد و گسترش آن هم بر اساس زیاده‌طلبی استوار می‌باشد. برای شناخت هر نظام اعتقادی و اجتماعی دیدگاه‌های نظام در مورد انسان، جهان، جامعه و تاریخ، شناسایی و بحث و نقد می‌شود.

نگرش به ویژگی‌های زندگی انسان در نظام‌های استکباری

۱. انسان از نظر استکبار چگونه موجودی است؟

اساس دیدگاه نظام استکباری نسبت به انسان بر سه اصل استوار است. مارکس، مرحله اول پیدایش استعمار را که موجب رشد و تحول در جوامع عقب مانده می‌شود مقبول و پسندیده می‌داند، ولی ادامه استعمار و بهره‌کشی ملت‌ها را محکوم می‌کند (منصوری، ۱۳۶۷). هابسون معتقد است که استعمار از روند تولید فزاینده خود قدرت می‌گیرد تا به امپریالیسم برسد (هابسون، ۱۹۴۰). لوکز/مبورگ، عدم توزیع عادلانه ثروت را موجب ایجاد نظام امپریالیسم می‌شناسد. اصولی که به عنوان ویژگی‌های مهم نظام کفر و با تفکر کفر مطرح است. با نگرشی به این گونه تفکر می‌توان دریافت که

انسان از نظر استکبار چگونه موجودی است: مهم‌ترین ویژگی انسان در نظام استکباری، بُعد مادی او و نه جنبه انسانیت وی می‌باشد. به تعبیر دیگر انسان به عنوان موجود مادی مورد ارزیابی و تحلیل قرار می‌گیرد و چنانچه در شیوه برخورد این نظام‌ها با انسان و سایر موجودات دقت شود، تفاوت عمده و محسوسی دیده نمی‌شود. طبیعتاً مادی دانستن انسان آثار و مسائلی را به دنبال خواهد داشت. هنگامی که بُعد معنوی، بُعد الهی و ارزش‌های متعالی از انسان گرفته شود، بدیهی است که دایره تفکر چنین انسانی تنها بر محور مسائل مادی و رفاهی محدود می‌شود. به همین دلیل است که اکثر فلاسفه غرب انسان را به مثابه ماشینی می‌دانند که قادر به انجام کارهای پیچیده می‌باشد. در حالی که در دیدگاه‌های الهی و خاصه در مکتب اسلام گرچه جنبه‌های مادی انسان نیز فراموش نشده، ولی مادی بودن صرف انسان رد شده و بسیاری از رفتارهای وی از قبیل امر و نهی، واجبات و مستحبات، مکروهات و محرمات به خاطر توجه به ارزش‌های والای غیر مادی مورد توجه قرار گرفته است. تا زمانی که دنیای استکبار در نگرش خود، انسان را موجودی صرفاً مادی می‌داند، قطعاً عملکردی غیر از آنچه تا کنون ارائه کرده است نخواهد داشت. به همین دلیل قرآن مجید آنجا که صحبت از کفر به میان می‌آید، می‌فرماید: ﴿زَيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا﴾ (بقره / ۲۱۲)؛ «برای کفار تنها همین زندگی مادی دنیا ارزش پیدا کرده و در برابر چشمانشان زیبایی یافته و چیز دیگری مطرح نیست». بر مبنای ارزش‌های الهی و اسلامی، معیار ارزشگذاری انسان‌ها علم، تقوا، ایثار، انفاق، جهاد و مانند آن‌ها انجام می‌گیرد. در حالی که در نظام استکباری ارزش‌ها متفاوت است و مبنای سنجش، مقدار تولید و میزان مصرف فرد است. در معیارهای استکباری انسان به هر مقدار بیش‌تر تولید و مصرف کند ارزشمندتر است. نه تنها تولید کننده خوب، که باید مصرف کننده خوبی هم باشد، تا چرخ نظام مادی به گردش درآید و اقتصاد رونق بگیرد و سودهای کلان را نصیب صاحبان آن نماید.

بررسی «تولد» نظام استکباری در قرون معاصر

با رشد روز افزون میزان تولید و افزایش قدرت حکومت‌ها در اروپا، به تدریج این تفکر در اروپا شکل گرفت که اروپاییان از نژاد برتر هستند و سایر ملت‌ها باید برده و فرمانبردار

آن‌ها باشند. آن‌ها در واقع خود را سزاوار اداره دنیا دانسته، و معتقد بودند که ارزش‌های جامعه انسانی را آن‌ها باید تعیین کنند. جامعه اروپا در قرن نوزدهم طرح تئوری مفصلی را در مورد چگونگی بهره‌کشی از مردم جهان تدارک می‌دید. هدف این بود که، چگونه بتواند در اسرع وقت از نیروی کار کارگران به بهترین وجه بهره‌برداری کند. استکبار جهانی نه تنها برای خود صلاحیت ارزشگذاری و حکومت بر جهان را قائل است، بلکه از این هم فراتر رفته و مدعی است، هیچ کس حق ندارد علیه استکبار جهانی قیام کند. دلیل عینی این واقعیت گرانا، نیکاراگوئه، ایران، فلسطین، افغانستان، کامبوج و سایر نقاط دنیا در سال‌های اخیر می‌باشد. ریشه به وجود آمدن چنین خصلت‌هایی خواهش نفسانی انسان است. قرآن می‌فرماید: «پاسخ مثبت به نفس، انسان را به سقوط و اسفل السافلین می‌کشاند».

﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ۖ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ﴾ (تین / ۴ و ۵): «ما انسان را به زیباترین شکل و مناسب‌ترین اندازه آفریدیم، سپس به پست‌ترین حالت و پایین‌ترین شأن (اسفل السافلین) برگرداندیم» و سپس در ادامه چگونگی آفرینش انسان خداوند می‌فرماید: ﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ﴾ (تین / ۶)؛ «به جز آنان که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند سپس مر ایشان را مزدی غیر مقطوع است». بنابراین، منظور حق تعالی آن نیست که تمام انسان‌ها چنین هستند بلکه به دنبال آیات شریفه حرف استثنای «إلا» را برای ایمان‌آوردگان به خدا می‌آورد. یعنی آن دسته‌ای که با ایمان به خدا عمل صالح انجام می‌دهند، از جرگه این عمومیت خارج می‌شوند و فقط این گروه از انسان‌ها هستند که از عذاب الهی و سقوط به «اسفل السافلین» در امان هستند بنابراین شکل‌گیری استکبار بر اساس برتری طلبی و رشد و گسترش، آن‌هم بر اساس زیاده‌طلبی استوار می‌باشد.

روایت نهج البلاغه از علی علیه السلام در این مورد راهگشا است: «كُنْ لِلدُّنْيَا كَانِكُ تَعِيشُ أَبَدًا كُنْ لِلْآخِرَةِ كَانِكُ تَمُوتُ غَدًا» (برای زندگی دنیای خود آن گونه باش که گویا قرار است تا ابد در این دنیا زندگی کنی و برای زندگی آخرت آن گونه رفتار کن که گویی همین فردا خواهی مرد). بنابراین رعایت اعتدال بین دنیا و آخرت شرط اصلی بهره‌گیری صحیح و منطقی از امکانات و نعمات الهی است. حضرت علی (ع) در مورد تبعیت

از هوای نفس می‌فرماید: «ایها الناس انّ اخوف ما اخاف علیکم اثنان اتباع الهوی و طول الأمل فأمّا اتباع الهوی فَيُصَدِّعَنَّ الْحَقُّ و أمّا طولُ الأملِ فَيُنْسِي الآخرة» (ای مردم! من از دو چیز برای شما در هراسم، یکی تبعیت و پیروی از هوای نفس و دیگری طولانی شدن آرزوها. زیرا پیروی از هوای نفس باعث می‌شود که انسان حق را قبول نکند و دین را نپذیرد و زیر بار آن نرود و آرزوهای طولانی و دور و دراز هم باعث می‌شود که قیامت و آخرت به فراموشی سپرده شود) (نهج البلاغه، خطبه ۴۲). در واقع دنیای کفر به دو دلیل در جهت خلاف انبیاء و راه ادیان الهی حرکت می‌کند، یکی آنکه تابع خواهش‌های نفس است و دیگر آنکه برای زندگی مرفه و تجملی و مصرف افراطی در ذهن آرزوهایی می‌پروراند و برای رسیدن به آن‌ها از هیچ جنایتی فروگذار نمی‌کند.

۲. نهادینه کردن نسبی بودن اخلاق در زندگی انسان

استکبار جهانی با توجه به اهمیت نقش اخلاق و فرهنگ و مکتب اعتقادی در جوامع، از هیچ کوششی در جهت تضعیف اخلاق انسانی و الهی و جایگزین کردن مفاسد اجتماعی به جای خصوصیات و ویژگی‌های ارزشمند انسانی دریغ نمی‌کند. استکبار اگر بخواهد بماند و قدرت داشته باشد و چنانچه بخواهد ابزاری برای استمرار حکومتش داشته باشد، باید ملت‌ها: ضعیف، نادان، فاسد، مشغول و سرگرم به امور بی فایده و اتلاف‌کننده باشند. بهترین راه برای دوام حکومت‌های استعماری به ویژه در بین کشورهای جهان سومی دست زدن به حربه تبلیغات مسموم‌کننده و هدفدار است. تبلیغات (Propaganda) عبارت است از بیان واقعیت‌ها و یا ذکر رویدادهایی که معمولاً سیاسی هستند یا ساختن و پرداختن خبری درباره آن‌ها به قصد تأثیر گذاردن بر ذهن‌ها و کشاندن افراد به انجام رفتاری خاص. گرچه تبلیغات پدیده نوینی نیست و از دیرباز به شکل‌های مختلفی وجود داشته، ولی در عصر حاضر با توجه به گسترش و پیشرفت وسایل ارتباطی و ایجاد ابزارهایی همچون رادیو و تلویزیون و مطبوعات که کاربرد بسیار زیاد و پوششی فوق العاده وسیع را تأمین می‌کند، باید گفت که تبلیغات در واقع به صورت بخشی ثابت از تلاش‌های دولت‌ها و گروه‌ها و احزاب درآمدی است. می‌توان گفت که شرق و غرب و حتی قدرت‌های کوچک‌تر جهان، با سرمایه‌گذاری‌های

وسیع در این زمینه به راستی همه فضا را از امواج رادیویی و تلویزیونی پر کرده‌اند و در این راه توانایی‌های زیادی را به ثبوت رسانده‌اند. تبلیغات تا آنجا که به جعل خبر و تلاش در جهت انحراف افکار عمومی ملت‌ها نپردازد، آگاه کننده نیز هست لیکن درست به سیاق احزاب ضد مردمی گذشته همچون فاشیسم و نازیسم، اینک نظام‌های فاسدتری مانند صهیونیسم و کمونیسم و نیز نظام سلطه آمریکا و ایادی اروپایی‌اش دست به ایجاد شبکه مخوف امپریالیسم خبری زده‌اند و با پخش برنامه‌های متنوع، «جنگ تبلیغاتی» و یا «جنگ روانی» عظیمی را به ویژه بر ملت‌های انقلابی جهان تحمیل کرده‌اند. تجربه نشان می‌دهد که استکبار با مطرح کردن تئوری نسبی بودن اخلاق، سعی بر آن دارد تا زشتی‌ها و مفاسد را به عنوان مظاهری از پیشرفت و تمدن قلمداد کند و بدین ترتیب با از بین بردن قبح چنین اعمالی، ارزش‌های الهی انسان را نابود سازد. در واقع بر اساس نگرش استعماری، پایبندی به سنت‌های ثابت اخلاقی و اجتماعی مردود شمرده می‌شود و نوعی تحجر و واپسگرایی و ارتجاع عنوان می‌گردد. به همین سبب، در قرون اخیر ضربات اخلاقی سنگینی بر پیکر جوامع بشری، به خصوص کشورهای تحت سلطه استعمار وارد شده است و از همین روست که در بسیاری نقاط این گونه ممالک، رواج اشکال گوناگون فساد و بی بند و باری آشکار است. در کشورهای توسعه نیافته آفریقایی که در منتهای فقر و فاقه زندگی می‌کنند، زنانی دیده می‌شود که لباس‌هایی به سبک و مدل اروپایی بر تن دارند، به روش اروپاییان آرایش می‌کنند، نوشیدن مشروبات الکلی و افراط در بی بند و باری و کارهای زشت و ناپسند را دلیل تمدن و تجدد خود می‌شمارند و در این مسیر حتی گوی سبقت را از خود اروپاییان نیز ربوده‌اند. استکبار با علم به اینکه فساد، ابزاری قدرتمند جهت حفظ و بقاء کفر است، برای از میان برداشتن توان مقاومت ملت‌ها، فساد را در بین آن‌ها رواج می‌دهد. حکایت تلخ تجدید سلطه استعمار اسپانیایی‌ها بر سرزمین‌های اسلامی به ویژه آندلس، حاکی از کاربرد موفق این ابزار ضد اخلاقی جهت به انحطاط کشاندن قدرتمندترین قشر فعال هر جامعه، یعنی جوانان است. استکبار جهانی در قرن اخیر، سرمایه گذاری عظیمی در این زمینه کرده و تا حدودی هم نتیجه برنامه ریزی و در واقع توطئه گری خود را جهت حفظ منافع نامشروعش، به دست آورده است. با این توجه می‌توان گفت: مستکبران نه تنها فاسدند

که مفسد نیز هستند. زیرا که به فساد خود و محیط و جامعه خویش اکتفا نمی‌کنند بلکه انسانها و جوامع دیگر را نیز به فساد و تباهی می‌کشانند.

قرآن مجید می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قِيلَ لَهُمُ لَنْ نَقْدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصَلِحُونَ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ﴾ (بقره/ ۱۱ و ۱۲). «زمانی که به منافقین (و کفار) گفته می‌شود که در زمین فساد نکنید می‌گویند قطعاً ما از مصلحین و نیکان می‌باشیم. توجه داشته باشید و هوشیار که حتماً اینگونه افراد از مفسدین و تباه‌کنندگان می‌باشند اگرچه نمی‌دانند (و یا خود را به نادانی می‌زنند)».

۳. جایگاه انسان در جامعه سرمایه داری و سوسیالیستی

اصولاً اساس جهان بینی امپریالیسم شرق و غرب. تفاوت محسوسی با یکدیگر ندارد و حتی سیاست‌های آن‌ها مشابه یکدیگر است ولی در ظاهر امر و شکل و شدت و ضعف ممکن است تفاوت‌هایی داشته باشد. استکبار شرق و غرب در یک مورد مدعی داشتن اختلاف اصولی هستند و آن در مورد چگونگی ارزیابی منزلت و جایگاه فرد و جامعه می‌باشد. اصولاً در دنیای سرمایه داری اصالت و آزادی فرد حاکمیت دارد، در حالی که در دنیای سوسیالیسم اصالت و حاکمیت به جامعه تعلق می‌گیرد. «اندیویدوالیسم» با وجود تفاوت فاحشی که دارند، در مسیحیت از هم تفکیک ناپذیرند. در دین اسلام، احترام و مقام فرد- حتی غیر مسلمان- محفوظ و مورد حرمت قرار گرفته است دسته‌ای از اهل کتاب- یعنی پیروان یهود و مسیح- از حیث عقیده، به آن‌ها آزادی اعطا شده ولی قبول تبعیت سیاسی اسلام برای‌شان الزامی است، تا بعد از آن حفظ و حمایت آن‌ها بر عهده و ذمه مسلمین قرار گیرد. به همین جهت است که آن‌ها را «اهل ذمه» می‌گویند. در دین اسلام اختلاف نژادی و طبقاتی به کلی مردود و آزادی و مساوات بین افراد مردم به رسمیت شناخته شده است. زیرا اصل بر آن است که همه مردم بندگان خدا هستند و در بندگی خداوند اختلاف نمی‌تواند باشد. مع هذا از آنجایی که دین اسلام بر خلاف مسیحیت تحریف شده، گوشه‌گیری و اعتزال و عدم علاقه به زندگی اجتماعی را با اصل «لا رهبانیه فی الاسلام» منع کرده و مسلمانان را به پذیرش مسئولیت‌های اجتماعی ترغیب می‌کند، تبعیت سیاسی اسلام را بر آنان و نیز پیروان سایر ادیان وظیفه‌ای لازم

می‌شمارد. بنابراین دین اسلام با «اندیویدوآلیسم» سازش ندارد، و در واقع می‌توان گفت تنها مکتبی است که روش واقع بینی و منطقی را بین فرد و جامعه انتخاب نموده، نه فرد را فدای جامعه و نه جامعه را قربانی فرد می‌کند و برای هر یک اصالت و حریم و حرمتی و جایگاه حقوقی مناسب قائل شده است.

جامعه از دیدگاه نظام‌های استکباری

در دنیای استکبار، جامعه به عنوان ابزاری جهت اجرای سیاست‌های مختلف، وسیله‌ای برای ارائه خدمات و فروش کالا و کسب سود و منفعت می‌باشد. در این راستا تمام تلاش‌های سردمداران حکومت تأمین منافع دولت، بدست آوردن بازار بیش‌تر، افزایش میزان سوددهی و تشویق مصرف نهایی است (منظور مصرف کالایی است که تبدیل نمی‌شود و واسطه قرار نمی‌گیرد. و در واقع برای یک بار و آخرین مرحله مصرف می‌باشد). استکبار جهت تأمین منابع خود حتی فرهنگ و علم را در خدمت خود می‌گیرد و با استفاده از دستاوردهای علوم اجتماعی و انسانی و بررسی و تحقیق در آداب و رسوم ملت‌های تحت سلطه خود، راه‌های برتر و ساده‌تر در جهت فریب مردم و نشر فرهنگ مورد نظر خود را ارزیابی و برای گسترش سلطه و کسب منافع بیش‌تر مورد بهره‌برداری قرار می‌دهد.

جهان از دیدگاه نظام‌های استکباری

خطوط کلی دیدگاه نظام‌های استکباری نسبت به جهان عبارت است از:

۱. ارزیابی جهان

مهم‌ترین دیدگاه استکبار در نگرش به جهان آن است که جهان را عنصری مادی و دور از معنویت می‌داند و برای ارزش‌های متعالی الهی، انسانی و ماورای مادی ارزشی قائل نیست و به آن توجهی ندارد.

۲. انسان و جهان

در جهان استکباری وجود جهان برای تأمین نیازهای نفسانی و پاسخگویی به هوا و هوس‌هاست. در حالی که ما اعتقاد داریم که انسان و جهان هر دو خلق شده‌اند تا در یک

رابطه منطقی و حساب شده، برای ادامه حیات یکدیگر و برای تکامل ارزش‌ها و کمال معنوی انسان و در نهایت رسیدن و نزدیکی به الوهیت و ارزش‌های متعالی الهی طی طریق نمایند. از دیگر مختصات دنیای استکبار می‌توان بی‌توجهی به عکس‌العمل و نتایج حاصله از اعمال انسان در جهان را نام برد. در حالی که بدون تردید عامل هر عملی نه تنها نسبت به انجام آن عمل مسئول است بلکه در خصوص نتایج و آثار آن نیز مسئولیت دارد (در همین خصوص قرآن کریم در سوره «یس» آیه ۷ می‌فرماید: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَحْيُ الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ﴾: «ما حتماً مردگان را زنده می‌کنیم و آنچه انجام داده‌اند و نیز آثار آن‌ها را برای‌شان می‌نویسیم و محاسبه می‌کنیم. این بدان معناست که هر کس نه فقط در قبال کار انجام‌شده‌اش، بلکه در برابر آثار آن نیز مسئول است و خداوند آن را مورد بررسی و محاسبه قرار می‌دهد). در دنیای استکبار چنین مسئولیتی در قبال اعمالی که انجام می‌شود وجود ندارد و لذا ملاحظه می‌شود که با استفاده از علم و تکنولوژی نیروگاه‌های اتمی ایجاد می‌کنند، زباله‌های اتمی را در کویرها و آب‌های اقیانوس‌ها دفن می‌کنند، آزمایش‌های اتمی انجام می‌دهند و به آثار و نتایج آن و زیان‌هایی که ممکن است اعمال آن‌ها متوجه جامعه انسانی نماید، مطلقاً توجهی ندارند.

۳. معیارهای سنجش در استکبار و دین اسلام

ملاک ارزش و هدف تلاش‌ها رسیدن به کمیت‌هاست. در این گونه نظام‌ها اهمیت اساسی انجام هر کاری بر محور افزایش تعداد و بالا رفتن کمیت دور می‌زند. در واقع توجه به «کمیت» محور تمام ارزش‌هاست. میزان تولید و ثروت و امکانات، معیار اصلی موفقیت محسوب می‌گردد. توجه اصلی معطوف به آمار و ارقام است.

جمعیت، بازار، تولید و مصرف مورد سنجش قرار می‌گیرد و مسأله منافع و سود اندوخته مورد نظر است. کمیت تنها زمانی مورد توجه واقع می‌شود که وسیله‌ای برای بالا بردن کمیت باشد.

- جهان بینی امپریالیستی حاکم بر جهان، اصولاً بر پایه نفی مبانی الهی و به اصطلاح انکار ماورای ماده و حس استوار است.

- مهم‌ترین ویژگی انسان در نظام استکباری، بُعد مادی او و نه انسانیت وی می‌باشد.

- در دیدگاه اسلام، جنبه‌های مادی انسان نیز مورد توجه قرار می‌گیرد ولی تصور صرفاً مادی بودن انسان، رد می‌شود و بیش‌ترین عنایت نسبت به ارزش‌های والای انسانی به عمل می‌آید.
- علم، تقوا، ایثار، انفاق، جهاد و مانند آن، از معیارهای ارزشی مکتب اسلام محسوب می‌گردند.
- هدف نهایی زندگی بشر در نظام‌های کفر، بهره‌جویی مادی و رفاه طلبی و التذاذ در زندگی است.
- حضرت علی(ع) پشتکار در کار و فعالیت دنیایی و همزمان با آن اهمیت دادن به امور اخروی را توصیه می‌فرماید.
- ملتی که برای دستیابی به جنبه‌های اخلاقی تلاش نمی‌کند، بدیهی است که پیشرفتی هم در جهت رفع نیازهای معنوی خود نخواهد داشت.
- استعمار نو، با سلاح رواج فساد و بی بند و باری و اعتیادهای گوناگون، به جنگ باورهای اخلاقی در بین ملت‌ها آمده است.
- مستکبر، نه تنها فاسد است بلکه مفسد نیز هست، زیرا به گسترش دامنه فساد و تباهی در بین انسان‌ها و جوامع دیگر می‌پردازد.
- انسان مسلمان، فردی مسئولیت‌پذیر و فعال است و تعالیم مذهب اسلام، رهبانیت و عزلت‌گزینی را نفی کرده است.
- اسلام تنها مکتبی است که با حفظ اعتدال جایگاه حقوقی فرد و جامعه را مشخص کرده و برای هر یک حریمی و حرمتی خاص قائل گردیده است.
- در نظام استکباری، رابطه انسان‌ها با جهان رابطه‌ای کاملاً یکسویه، بهره‌ورانه و استثمار‌گرایانه - بدون هیچ گونه ضابطه و معیاری - است.

شیوه‌های استکبار ستیزی در قرآن

۱. صبر و پایداری

نخستین اصل اساسی برای مبارزه با مستکبران زورگو، صبر و پایداری در برابر تهاجمات گسترده آن‌ها و تحمل مشکلات و گرفتاری‌هاست و هرچه دشمن زورگو،

قوی‌تر باشد، استقامت بیش‌تری را طلب می‌کند. در قرآن کریم، پیروزی بنی اسرائیل بر فرعونیان را محصول شکیبایی آنان در مبارزه معرفی کرده است و می‌فرماید:

﴿وَأَوْزْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ﴾ (اعراف/۱۳۷)

«و مشرق‌ها و مغرب‌های پر برکت زمین را به آن قوم به ضعف کشانده شده [زیر زنجیر ظلم و ستم]، واگذار کردیم و وعده نیک پروردگارت بر بنی اسرائیل، به سبب صبر و استقامتشان تحقق یافت و آنچه فرعون و فرعونیان [از کاخ‌های مجلل] می‌ساختند، و آنچه از باغ‌های داربست دار فراهم ساخته بودند، در هم کوبیدیم»

در این آیه، شرط پیروزی بر استثمارگران، صبر و مقاومت معرفی شده است. مستضعفان و ملتی که صابر و مقاوم باشند، وارث زمین می‌شوند. نکته قابل اشاره آنکه «يُسْتَضْعَفُونَ» از ماده استضعاف و معادل کلمه استعمار است که در دوران ما به کار می‌رود. مفهوم استضعاف، این است که قومی ستم‌پیشه، جمعیتی را تضعیف کنند تا بتوانند از آن‌ها در مسیر مقاصدشان بهره‌کشی کنند؛ منتها این تفاوت را با کلمه استعمار دارد که استعمار، در ظاهر به معنای آباد ساختن است و باطنش به معنای ویرانگری است؛ ولی استضعاف، دارای ظاهر و باطن یکسان است!

۲. وجود رهبری صالح و یاورانی صدیق

در راه مبارزه با استکبار، وجود رهبری شایسته و جمع شدن یاران و افراد جامعه، گرد محور او از ضروریات است. رهبر صالح و نیروی انسانی، دو شرط اساسی برای مبارزه با ستمگران است؛ چنانکه در قرآن می‌فرماید:

﴿وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَوْلَاهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا﴾ (نساء/۷۵)

«شما را چه شده است که در راه خدا و [در راه نجات] مردان و زنان و کودکان مستضعف نمی‌جنگید، آنان که می‌گویند: پروردگارا! ما را از این شهری که مردمش ستمگرند، بیرون بر و از جانب خود، رهبر و سرپرستی برای ما قرار ده و از سوی خودت، برای ما یآوری تعیین فرما» همانگونه که از آیه برمی‌آید، نخستین تقاضای مستضعفان گرفتار در چنگال دشمن، برای نجات خویش، تقاضای ولی از جانب خداوند بوده است و سپس از خداوند خواسته‌اند که برای‌شان، یآوری تعیین فرماید. پس برای نجات از چنگال ظالمان، پیش از هر چیز، وجود رهبر و سرپرست لایق و دلسوز لازم است و سپس یار و یاور و نفرات کافی. بنابراین وجود یار و یاور هرچند فراوان باشد، بدون استفاده از یک رهبری صحیح، بی نتیجه است.

۳. اتحاد و انسجام

یکی از راه‌های سلطه مستکبران بر مردم و به استضعاف کشیدن آنان، ایجاد تفرقه میان ایشان است. پس برای مبارزه با مستکبران، باید در جهت مخالف این راه، گام برداشت و با وحدت و انسجام، ضربه‌های مهمی بر آنان وارد کرد. در قرآن ضمن تأکید بر برادری مؤمنان با همدیگر به آنان امر شده است که میان برادران خود سازش برقرار کنند و می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ (حجرات/ ۱۰)
 «مؤمنان برادر یکدیگرند، پس دو برادر خود را صلح و آشتی دهید و تقوای الهی پیشه کنید، باشد که مشمول رحمت شوید»
 اسلام وحدت را از جمع مسلمانان نیز فراتر برده، از اهل کتاب خواسته است تا به همراه مسلمانان، حول اصل مشترک توحید و نفی شرک گرد آیند.

۴. برخورد تهاجمی با استکبار

در قرآن آمده است که:

﴿الَّذِينَ آمَنُوا يقاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يقاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا﴾ (نساء/ ۷۶)

«کسانی که ایمان دارند، در راه خدا پیکار می‌کنند و آن‌ها که کافرند، در راه طاغوت (بت و افراد طغیانگر)؛ پس شما با یاران شیطان پیکار کنید؛ زیرا نقشه شیطان، ضعیف است»

مستکبر، همانند آن حیوانی است که هرگاه به او حمله کنی، عقب می‌نشینی و هرگاه بگریزی، در پی‌ات می‌دود. وجود این روحیه در مستکبران اقتضا می‌کند که مردم مستضعف، همواره در برابر آنان، موضعی تهاجمی اختیار کنند تا آنان زمینه پیشروی نیابند. افزون بر آن، این ستمگران، اهل شفقت و دلسوزی نیستند تا چنانچه ملتی را در ناتوانی مشاهده کنند، به رحم آیند و از استعمارش دست بردارند؛ بلکه آنان همچنان به ظلم خود ادامه می‌دهند. سیره پیامبران در برخورد با اینان، سیره‌ای تهاجمی بوده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در نامه‌هایی که به سران ایران و روم و برخی کشورهای دیگر فرستاد، با آنان از موضعی برتر سخن گفت. در نامه آن حضرت به کسرا، پادشاه ایران، آمده است: «مسلمان شو تا در سلامت باشی و اگر ابا کنی، گناه مجوس برعهده توست. جمله مسلمان شوید تا در سلامت باشید». در نامه‌های آن حضرت به قیصر روم، پادشاه مصر، نجاشی دوم و پادشاه یمامه نیز این وضعیت به چشم می‌خورد.

۵. تحقیر و شکستن شکوه دروغین مستکبران

﴿... يَا قَوْمِ إِنْ كَانَ كَبْرَ عَلَيْكُمْ مَقَابِي وَتَذَكِيرِي بآيَاتِ اللَّهِ فَاعْلَمِ اللَّهُ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تَنْظُرُون﴾ (يونس / ۷۱)

«... ای قوم من! اگر مقام و یادآوری من به آیات الهی بر شما سنگین است [هر کار از دستتان ساخته است، بکنید]، من بر خدا توکل کرده‌ام، فکر و قوه و قدرت خود و خدایانتان را یکجا گرد آورید تا هیچ چیز بر شما پوشیده نماند. پس اگر می‌توانید به حیات من پایان دهید و هیچ مهلتم ندهید»

انسان کم ظرفیت و فاقد شخصیت، هنگامی که همه چیز بر وفق مراد او بشود، دچار غرور می‌شود و طغیان و سرکشی را آغاز می‌کند که نخستین مرحله‌اش، مرحله برتری‌جویی و استکبار بر دیگران است. این آیه، سخن حضرت نوح علیه السلام در مقابل قوم سرکش و متکبر خویش است و لحن آن، شامل تحقیرآمیزترین گونه برخورد با آنان

می‌باشد. آن حضرت می‌فرماید که همگی شما با خدایانتان متحد شوید و بر من هیچ ترحم نکنید و اگر می‌توانید جان مرا بگیرید و خود را راحت کنید؛ ولی بدانید که من به پشتیبان قادر و توانایم تکیه کرده‌ام و از شما هراسی ندارم. برخورد ساحران فرعون نیز پس از ایمان آوردن به موسی علیه السلام، برخوردی کوبنده و تحقیرآمیز بود. آنان، پس از تهدیدهای فرعون، مبنی بر قطع دست و پای‌شان، با استواری تمام پاسخ دادند:

﴿قَالُوا لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلَىٰ مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيْتِ وَالَّذِي فَطَرَنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا﴾ (طه/۷۲)

«گفتند: ما هرگز تو را بر معجزاتی که به ما رسیده و بر خدایی که ما را آفریده است، ترجیح نمی‌دهیم. هر کار که می‌خواهی و می‌توانی بکن که قدرت تو تنها در پایان دادن به حیات دنیایی ما کارایی دارد»

این پاسخ، بسیار تحقیرکننده و شکننده بود و آنان به طاغوتی جبار، چون فرعون اعلام کردند که ما هرگز تو را بر خدا ترجیح نمی‌دهیم و پاداش تو برای ما ارزشی ندارد. این گونه پاسخ‌ها و برخوردها، شکوه و شوکت مستکبران را خرد و تباہ می‌کند. کسانی که انسان کامل، معصوم و پیام‌آور حضرت حق بودند انبیاء عظام (ع) هستند. آنان مصداق مبارزه با استکبار در قرآن هستند حال چه کسانی در مقابل انبیا مقاومت کردند و برای از بین بردن آن از هیچ اقدامی کوتاهی نکردند و در طول تاریخ اذنبان آنان نیز در تلاش‌اند تا چراغی را که ایزد افروخته به خیال‌واهی خویش خاموش نمایند. برای همین عوامل و انگیزه‌های مخالفت با انبیا پررنگ‌تر می‌شود.

عوامل و انگیزه‌های مخالفت با انبیا

اولین و مهم‌ترین عامل «هوای نفس» است که اساسی و مبنای سایر انگیزه‌ها به شمار می‌رود.

﴿كُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ﴾ (مائده/۷۰)

«هرگاه که رسولی می‌آمد ولی (فرامین او) مطابق با هوا و هوس‌های آن‌ها نبود، گروهی را تکذیب می‌کردند و گروهی را می‌کشتند»

«خود بزرگ بینی» هم یکی از عوامل مخالفت آن‌ها با انبیاء بوده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِن فِي صُورِهِمْ أَكْبَرُ مَا هُمْ بِنَافِعِهِ﴾
(غافر/۵۶)

«همانا کسانی که در آیات الهی بدون دلیل مجادله می‌کنند، در سینه‌های‌شان جز کبر نیست؛ که به آن (کبر و بزرگی) هم نمی‌رسند»
«جهل و نادانی» نیز یکی از عواملی بود که گاه عده‌ای را بر ضد انبیا می‌شورانیده است:

﴿وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾ (بقره/۱۱۸)

«نادانان گفتند که چرا خدا با ما سخن نمی‌گوید؟ چرا نشانه‌ای بر ما نازل نمی‌کند؟ پیشینیان آن‌ها هم همین‌گونه سخن می‌گفتند. دل‌ها(و افکارشان) مشابه است ولی ما نشانه‌های خود را برای اهل یقین روشن ساختیم»

در آیه‌ای دیگر سفاقت را به مخالفان حضرت ابراهیم(ع) نسبت می‌دهد:

﴿وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ أَلَا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ﴾ (بقره/۱۳۰)

«کسی جز اشخاص سفیه از آئین ابراهیم روی بر نمی‌گرداند»

گاهی نیز قرآن می‌گوید که مخالفان انبیاء چون به «علم اندک» خود بسنده می‌کنند به موضع‌گیری در مقابل انبیا می‌پردازند:

﴿فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ﴾ (غافر/۸۳)

«هنگامی که پیامبران‌شان با دلایل روشن آمدند آن‌ها با علم (اندکی) که داشتند خوشحال شدند»

قارون نیز در مقابل حضرت موسی(ع) ایستادگی می‌کند و می‌گوید من به خاطر «دانش» خود توانستم این همه ثروت به دست آورم: ﴿قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي﴾ (قصص/۷۸). «به خطر افتادن منافع دنیوی» نیز از عوامل بدی است که کافران را به مخالفت با انبیا می‌کشانده است. چنانکه در مورد قوم شعیب می‌فرماید:

﴿قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصْلَاتِكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَأَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ﴾
(هود/۸۷)

«گفتند: ای شعیب، آیا نماز تو ما را بر آن می‌دارد تا آنچه را که پدرانمان می‌پرستیدند ترک کنیم، یا اینکه (ما را منع می‌کنی) هرگونه که می‌خواهیم در اموال خود دخل و تصرف کنیم»

برخی آیات قرآن اشاره دارد که بر اثر هوا و هوس، جهل و منافع دنیوی و عوامل دیگر دل‌های مخالفان پیامبران در پوشش قرار گرفته بود که مانع از پذیرش دعوت انبیا می‌شد.

﴿وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ﴾ (بقره/۸۸)

«گفتند: دل‌های ما در حجاب است. آری، خداوند آن‌ها را به خاطر کفری که می‌ورزند مطرود ساخته است و اندکی از آن‌ها ایمان می‌آورند»

﴿وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِّمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ﴾ (فصلت/۵)

«گفتند: دل‌های ما از آنچه ما را به سوی آن دعوت می‌کنی در پرده است»

۱. جباران (قدرت‌های حاکمه)

نخستین گروهی که همواره در برابر انبیا موضع‌گیری می‌کردند، سلاطین و زمامداران بودند. قدرت‌های حاکم بر جوامع که به استثمار مردم می‌پرداختند هیچ‌گاه نمی‌توانستند وجود انبیا را تحمل کنند. آن‌ها دعوت انبیا را مخالف خواسته‌ها و منافع شخصی خود می‌دانستند و برای نابودی آن‌ها از هیچ توطئه‌ای دریغ نداشتند. نمرودها و فرعون‌ها و قیصرها از جمله قدرت‌های حاکم بودند که در برابر انبیا موضع‌گیری می‌کردند. قرآن کریم درباره موضع‌گیری نمرود در مقابل ابراهیم (ع) چنین می‌گوید:

﴿الْعَرَّتْ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ﴾ (بقره/۲۵۸)

«آیا نمی‌نگری به آن کسی که خدا به او حکومت داده بود و با ابراهیم درباره پروردگارش به نزاع برخاست»

قرآن کریم برای ترسیم سیمای گردنکشان و جباران بزرگ تاریخ از ویژگی‌های فرعون که نمونه و الگوی همه سلاطین ظلم و جور است چنین یاد می‌کند:

﴿إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يَتَّبِعُ أَبْنَاءَهُمْ

وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ﴾ (قصص/۴)

«همانا فرعون در زمین برتری جُست و اهل آن را به گروه‌های مختلف تقسیم کرد. گروهی از آن‌ها را ضعیف می‌کرد، پسران آن‌ها را به سر می‌برید و زنان آن‌ها را (برای کنیزی) زنده نگاه می‌داشت. او از مفسدان بود»
آیه فوق این صفات را برای فرعون ذکر می‌کند: ۱- برتری جویی ۲- تفرقه جویی ۳- به استضعاف کشاندن مردم ۴- آدمکشی ۵- استثمار زنان ۶- فساد در زمین.

فرعون که در رأس امور کشور خویش قرار داشت خود را برتر از همه می‌دانست و تصمیم‌گیری‌های اساسی را به تنهایی انجام می‌داد. زورگویی و دیکتاتورمنشی او تا آنجا بود که دعوی ربوبیت می‌کرد و مدبری در امور مردم جز خود سراغ نداشت.

﴿قَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي﴾ (قصص/۳۸)

«فرعون گفت: ای اشراف! من برای شما خدایی جز خود سراغ ندارم»
فرعون برای آنکه به استثمار مردم بپردازد و بتواند جنایات فوق را مرتکب شود از شیوه‌ها و تاکتیک‌های گوناگونی استفاده می‌کرد که برای نمونه می‌توان از «سلطه سیاسی» و «قدرت اقتصادی» او یاد کرد.

﴿وَنَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾ (زخرف/۵۱)

«فرعون در قومش ندا در داد و گفت: آیا کشور مصر و این نهرهایی که در زیر کاخ من روان است از آن من نیست؟ آیا این‌ها را نمی‌بینید؟»

همچنین فرعون برای آنکه مردم محروم و به بند کشیده شده را از اطاعت موسی (ع) باز دارد به یک سلسله «تبلیغات روانی» دست می‌زند. چنانکه می‌گفت موسی فردی حقیر است و بیان روشنی ندارد و من از او برتر هستم.

﴿أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ﴾ (زخرف/۵۲)

«آیا من بهتر هستم یا این (مرد) که خوار است و بیان روشنی ندارد؟»

۲. ملأ (اشراف)

یکی دیگر از گروه‌هایی که در برابر انبیا ایستادگی کردند و به مبارزه با آن‌ها پرداختند ملأ بودند. ملأ به گفته راعب، اجتماعی را می‌گویند که بر فکر خاصی اتفاق نظر

دارند و منظر و دیدارشان چشم‌ها را پُر می‌کند و شخصیت ظاهری‌شان مردم را به خود متوجه می‌سازد. قرآن کریم از این طبقه ۳۰ بار یاد کرده است. ملاً در واقع همان اشراف هستند که وضع ظاهری‌شان نظر افراد محروم را به خود جلب می‌کند. اینان سیاستمدارانی خودکامه هستند که در تضعیف روحیه مستضعفین نقش فعالی دارند. قرآن کریم این طبقه را افرادی سرمایه دار و اسیر زینت‌های دنیا معرفی می‌کند:

﴿وَقَالَ مُوسَى رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوهُ عَن سَبِيلِكَ﴾ (یونس/۸۸)

«پروردگارا، به فرعون و ملاً او زینت و مال در زندگی دنیا دادی تا (به وسیله آن) مردم را از مسیر تو گمراه کنند»

این طبقه افرادی خودخواه و برتری‌جو هستند که در به بند کشیدن توده‌های محروم نقش بسزایی دارند:

﴿قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِن قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ﴾ (اعراف/۸۸)

«اشراف متکبر قوم او گفتند: ای شعیب سوگند یاد می‌کنیم که تو را (از شهر) بیرون خواهیم کرد»

ملأ، یاران و کارگزاران نمرودها و فرعون‌ها به شمار می‌رفتند، آن‌ها در تحکیم نظام‌های پوسیده فرعونی نقش اساسی داشتند و انبیا نیز برای نابودی نظام شرک در ابتدا سراغ این دو طبقه می‌رفتند؛ دو طبقه‌ای که سخت وابسته به یکدیگر بودند.

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلِهِ﴾ (زخرف/۴۶)

«و ما موسی را با نشانه‌های خودمان به سوی فرعون و اشراف او فرستادیم»

﴿ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِم مُّوسَى وَهَارُونَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلِهِ﴾ (یونس/۷۵)

«سپس بعد از آن‌ها موسی و هارون را به سوی فرعون و اشرافش مبعوث گردانیدیم»

ملأ از جمله افراد کافر و مشرکی بودند که همواره در برابر انبیا به موضع‌گیری خصمانه می‌پرداختند.

﴿فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِّثْلَنَا﴾ (هود/۲۷)

«اشراف کافر قومش گفتند: ما تو را جز بشری مثل خودمان نمی‌بینیم»

اساساً اشراف افرادی هستند که پول و امکانات مادی را ملاک ارزش‌ها و برتری خود بر دیگران به شمار می‌آورند؛ چنانکه قرآن می‌گوید این طبقه پس از موسی(ع) از پیامبر خویش خواستند که فردی را به عنوان فرمانده برای آن‌ها انتخاب کند تا در رکاب او به جهاد بپردازند. هنگامی که پیامبرشان به امر خدا *طالوت* را برای زمامداری انتخاب کرد، آن‌ها به موضع‌گیری در برابر او پرداختند و گفتند او که ثروت زیادی ندارد نمی‌تواند بر ما برتری داشته باشد.

۳. مترفین

یکی دیگر از گروه‌هایی که در برابر انبیا موضع‌گیری می‌کردند و به مخالفت با آن‌ها می‌پرداختند «مترفین» بودند. ما قبل از آنکه به ویژگی‌های این گروه و طبقه اشاره کنیم به معنی این واژه می‌پردازیم:

واژه مترفین - که همراه مشتقاتش هشت بار در قرآن کریم آمده - از کلمه «ترفه» ریشه گرفته است و این کلمه نیز چنانکه *راعب* می‌گوید به معنای گشادگی و وسعت در نعمت است: «الترفه التوسع فی النعمة» (مفردات: ۷۰). طبرسی نیز در معنای کلمه مترف به نقل از *ابن عرفه* می‌گوید: مترف کسی است که ترک شده و آنچه را که بخواهد می‌کند و از او جلوگیری نمی‌شود (مجمع البیان، ج ۶: ۴۰۵). بنابراین می‌توان گفت که مترف فردی لذت طلب و لجام گسیخته است که اهل عیش و نوش و خوشگذرانی است. مترفین افرادی هستند که علی‌رغم برخورداری از نعمت بسیار، کفران نعمت کرده، مرتکب فسق و فجور و ظلم و ستم می‌شوند. اینان تنها به فکر منافع مادی و خوشگذرانی‌های خود بوده و با هر حرکت و نهضتی که سد راه خوشگذرانی‌ها و رفاه‌طلبی‌های آن‌ها باشد مبارزه می‌کنند. نمونه و الگوی تام و تمام این گروه قارون است که قرآن کریم به خصوصیات او در چند سوره اشاره کرده است. قرآن کریم از او به عنوان فردی ثروتمند و مغرور و خودخواه یاد می‌کند که به بنی اسرائیل ستم بسیار می‌کرد:

﴿إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ﴾ (قصص/۷۶)

«قارون از قوم موسی بود که بر آن‌ها ستم کرد»

قارون به خاطر ثروت بسیار از شدت خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجید و گمان می‌برد که ثروت او جاودانه باقی خواهد ماند. غرور و خودخواهی قارون تا آنجا بود که راضی نبود مال و ثروت خویش را از آن خدا بداند و به او منتسب سازد، بلکه با بی ادبی و جسارت می‌گفت این مال و ثروت را به خاطر علم و دانش و لیاقت خود به دست آورده‌ام.

﴿قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي﴾ (قصص/۷۸)

«قارون گفت: این (ثروت) را با علمی که در نزد من است به دست آورده‌ام»

۴. عالمان فاسد

قرآن کریم مردمی را که فرامین دانشمندان زمان خود را - که خلاف فرامین الهی بود - می‌پذیرفتند و به آن عمل می‌کردند، شدیداً توبیخ می‌کند و از آن مردم به عنوان اشخاصی که احبار و رهبان را رب خود تلقی می‌کردند یاد می‌کند.

﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ (توبه/۳۱)

«احبار و رهبان خود را به غیر از خدا رب قرار دادند»

دانشمندان یهود و نصارا به خاطر حفظ مقام و موقعیت خود از دو شیوه استفاده می‌کردند: ۱. تحریف حقایق ۲. کتمان حقایق

علمای یهود، تورات را تحریف می‌کردند و در میان مردم منتظر می‌ساختند تا در برابر آن از صاحبان زر و زور و تزویر بهای ناچیزی دریافت کنند.

﴿قَوْلِ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيُشْتَرَوْا بِهِ تَمَنَّا قَلِيلًا

قَوْلِ لَهُمْ مِمَّا كَتَبْتُ أَيْدِيَهُمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ﴾ (بقره/۷۹)

«پس وای بر کسانی که کتاب آسمانی را به دست خود می‌نویسند. می‌گویند این کتاب (تحریف شده) از جانب خداست. تا آن را به بهای ناچیزی بفروشند. وای بر آنان از آنچه که به دست خویش نوشته‌اند و وای بر آنچه که کسب کرده‌اند»

علمای یهود و نصاری نه تنها حقایق الهی را تحریف می‌کردند، بلکه به کتمان حقایق الهی نیز پرداختند. در قرآن به این مطلب اشاره شده است که دانشمندان اهل کتاب خصوصیات پیامبر اسلام(ص) را بر اساس محتویات تورات و انجیل دقیقاً می‌شناختند و می‌دانستند که حضرت رسول(ص) همان پیامبری است که عهدین به آن اشارت‌ها دارند. آن‌ها به خاطر منافع دنیوی، رسالت پیامبر را کتمان می‌کردند.

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتُرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ (بقره/۱۷۴)

«همانا کسانی که آنچه را خدا از کتاب نازل کرده است کتمان می‌کنند و آن را به بهای اندکی می‌فروشند، آن‌ها در حقیقت جز آتش چیزی نمی‌خورند و خداوند با آن‌ها روز رستاخیز سخن نمی‌گوید و آن‌ها را تزکیه نمی‌کند و برای آن‌ها عذاب دردناکی است»

۵. مستضعفان

علاوه جباران و ملأ و مترفین و عالمان فاسد که جزء مستکبران بودند و همواره رویاروی انبیا قرار داشتند گروهی از مستضعفان نیز در برابر انبیا ایستادگی می‌کردند و به مبارزه با آنان می‌پرداختند. اینان به جهت ضعف و ناتوانی خود در جبهه استکبار قرار داشتند و به دشمنی با انبیا می‌پرداختند. برخی از این مخالفان به خاطر ضعف فکری قادر به شناخت جبهه حق از باطل نبودند و برخی دیگر نیز به خاطر ترس و وحشتی که از مستکبران داشتند از ایمان آوردن به انبیا خودداری می‌کردند. مستکبران نه تنها خود به رویارویی با انبیا می‌پرداختند، بلکه با توطئه‌های گوناگون خود سد راه مستضعفان می‌شدند و نمی‌گذاشتند تا آن‌ها دعوت حق را لبیک گویند. مستکبران با تحقیق و تحذیر توده‌های محروم و ستم‌دیده می‌کوشیدند تا از آن‌ها در جهت اهداف شوم خود بهره برداری کنند. در این میان بسیاری از مستضعفان به طرفداری از جبهه حق و برخی نیز به همکاری با جباران و ملأ و مترفین پرداخته و در جهت خواسته‌های منفی این مستکبران با انبیا مبارزه می‌کردند.

﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضِعُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا وَالْوَالُوا لَا أَنْتُمْ لَكُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ (سبأ/۳۱)

«اگر آن روز را بنگری که ستمگران در نزد پروردگارشان توقیف شده‌اند و با یکدیگر (به جدال) سخن می‌گویند، مستضعفان به مستکبران می‌گویند: اگر شما نبودید ما مؤمن می‌شدیم»

نتیجه بحث

از ثمرات تحقیق موضوع استکبار ستیزی در قرآن جهت دادن مبحث استکبار به وادی اصلی و تکوینی آن یعنی تبیین قرآن در مورد استکبار است. شیوه‌های قرآنی به عنوان الگو برای استکبار ستیزی جزء پذیرش فطری و روح انسانی است. درست به همین علت است که یکی از اولین راه‌های دعوت انبیا درس مبارزه با طاغوت و کفر است آن‌ها همواره استکبار ستیز بودند و وجود مستکبر و استعمار و امپریالیسم را مانع رشد و کمال انسان‌ها و برقراری عدالت اجتماعی قلمداد می‌کردند و به بشریت تمامی اعصار و قرون درس عملی می‌دادند که برای تکامل و تعالی دور افتادگان راه کمال باید طاغوت‌ها را از میان برداشت. مبارزه بی‌امان و مستمر این انسان‌های الهی و کامل فقط از راه بشارت و ارشاد نبود بلکه با شوراندن و تهییج مردم علیه ظلم و ستم، از آن‌ها می‌خواستند تا با جباران همکاری نکنند و به مبارزه برخیزند. «ظلم نکردن و ظلم نپذیرفتن» از اصول اولیه قرآنی و در دستور هدایت قرآنی به عنوان سنت لایتغیر معرفی شده است و الی الأبد ادامه خواهد داشت. یک جامعه آگاه به مبانی قرآنی و دعوت انبیا علیهم السلام و الگو پذیرفتن از ائمه اطهار علیهم السلام و بزرگان دینی و علمی می‌تواند از تبدیل جامعه انسانی به استکبار بپرهیزد و مانع نفوذ فرهنگ استکبار گردد.

توجه دادن به ارزش‌های معنوی و فطری که در لابه‌لای آیات قرآن و سنت نبوی ارائه شده است خود مقوله دیگری از استکبار ستیزی است چراکه چنین انسانی الهی ارزش‌هایی را که وحی تأیید نمی‌کند انکار می‌نماید و فقط ارزش‌هایی را می‌پذیرد که مبدأ عالم هستی صادر می‌کند و با پیاده کردن آن‌ها در زندگی فردی و اجتماعی انسان‌ها زمینه رشد را فراهم می‌نماید. در استکبار ستیزی قرآن نجات از یوغ هوای نفس

و درون مقدم بر دنیا طلبی و دنیا پرستی شده است و اینگونه با شروع نهضت انقلاب درونی و معرفة النفس با آغوش باز توحید را درس می‌دهند و از شرک و بت پرستی و طاغوت و کفر اجتناب می‌نمایند.



کتابنامه

قرآن مجید.

- نهج البلاغه، ترجمه و شرح فشرده از ناصر مکارم شیرازی و دیگران.
ابن بابویه، علی بن الحسین (معروف به شیخ صدوق). ۱۳۶۱ش، اعتقادات با حواشی شیخ مفید، تهران: دار الکتب الإسلامية.
- ابن سینا. ۱۳۶۳ش، اشارات و تنبیهات، ترجمه و شرح از دکتر حسن ملکشاهی، تهران: سروش.
آشوری، داریوش. ۱۳۹۴ش، دانشنامه سیاسی، چاپ ۲۴، تهران: انتشارات مروارید.
امام خمینی. ۱۳۷۰ش، صحیفه نور، تهران: مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی.
برانت، ویلی. بی تا، جهان مسلح، جهان گرسنه، ترجمه هرمز همایون پور، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- برتراند، راسل. ۱۳۵۷ش، چرا مسیحی نیستیم، ترجمه عبدالعلی دستغیب، تهران: مرکز نشر سپهر.
بهار، مهدی. ۱۳۵۷ش، میراث خوار استعمار، تهران: امیرکبیر.
- جعفری، محمدتقی، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، جلد اول و دوم، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۲-۱۳۶۲ش، تفسیر موضوعی قرآن، هشت جلد، قم: اسراء.
- داوری اردکانی، رضا. ۱۳۸۷ش، انقلاب اسلامی و وضع کنونی عالم، چاپ دوم، تهران: انتشارات مرکز فرهنگی علامه طباطبایی.
- راغب اصفهانی. ۱۳۹۳ق، معجم مفردات الفاظ القرآن، تحقیق ندیم مرعشلی، تهران: مکتبه المرتضوی.
- روسو، ژان ژاک. ۱۳۹۵ش، قراردادهای اجتماعی، ترجمه غلامحسین زیرک زاده، چاپ ششم، تهران: قاصدک صبا.
- سبحانی، جعفر، ۱۴۰۲ق، معالم النبوة فی القرآن الکریم، بیروت: دار الأضواء للطباعة والنشر والتوزیع.
- سبحانی، جعفر ۱۳۸۳ش، منشور جاوید قرآن، ده جلد، قم: مؤسسه امام صادق.
- شوادران، بنجامین. ۱۳۵۴ش، خاورمیانه نفت و کشورهای بزرگ، ترجمه عبدالحسین شریفیان، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی.
- صبحی، صالح. ۱۳۶۱ش، مباحثی در علوم قرآن، ترجمه محمد علی لسانی فشارکی، تهران: نشر احسان.
- صدر، محمدباقر. ۱۳۵۹ش، خلافت انسان و گواهی پیامبران، ترجمه دکتر جمال موسوی، تهران: روزبه.

- طباطبایی، علامه محمد حسین. ۱۳۶۷ش، **تفسیر المیزان**، ترجمه ناصر مکارم شیرازی و دیگران، قم: بنیاد علمی و فرهنگی علامه طباطبایی.
- علومی، رضا. ۱۳۴۸ش، **اصول علوم سیاسی**، جلد اول، تهران: انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی.
- عنایت، حمید. ۱۳۸۴ش، **اندیشه سیاسی در اسلام معاصر**، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران: خوارزمی.
- قرشی، علی اکبر. ۱۳۵۲ش، **قاموس قرآن**، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
- الکسیس، کارل. ۱۳۴۸ش، **انسان موجود ناشناخته**، ترجمه پرویز دبیری، چاپ پنجم، تهران: مه‌افروز.
- مطهری، احمد و غلامرضا کاردان. ۱۳۶۱ش، **علم پیامبر و امام در قرآن**، قم: مؤسسه در راه حق.
- مطهری، مرتضی. ۱۳۶۸ش، **مقدمه‌ای بر جهان بینی اسلامی**، قم: صدرا.
- مطهری، مرتضی. ۱۳۷۳ش، **نبوت**، چاپ اول، قم: صدرا.
- مطهری، مرتضی. ۱۳۷۸ش، **پیرامون انقلاب اسلامی**، چاپ ۱۶، تهران: صدرا.
- معین، محمد. ۱۳۴۲ش، **فرهنگ فارسی**، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر.
- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران. ۱۳۵۶-۱۳۵۲ش، **تفسیر نمونه**، تهران: دار الکتب الإسلامیه.
- منصوری، جواد. ۱۳۶۱ش، **ویژگی‌های امپریالیسم**، تهران: حزب جمهوری اسلامی.
- منصوری، جواد. ۱۳۶۵ش، **نظری به سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران**، تهران: امیرکبیر.
- الهی، همایون. ۱۳۶۳ش، **دیکتاتوری کارتل‌ها**، تهران: امیرکبیر.

Bibliography

Holy Quran

Nahj al-Balaghah, translation and concise description of Nasser Makarem Shirazi and others.

Ibn Babawiyah, Ali ibn al-Husayn (known as Sheikh Saduq). 1982, Beliefs with the margins of Sheikh Mofid, Tehran: Islamic Books House.

Ibn Sina. 1984, allusions and punishments, translation and description by Dr. Hassan Malekshahi, Tehran: Soroush.

Assyrian, Darius. 2015, Political Encyclopedia, 24th Edition, Tehran: Morvarid Publications

Imam Khomeini. 1991, Sahifa Noor, Tehran: Center for Cultural Documents of the Islamic Revolution.

Brandt, Willie, The Armed World, The Hungry World, translated by Hormoz Homayounpour, Tehran: Islamic Revolution Publishing and Education Organization.

- Bertrand Russell. 1978, Why I am not a Christian, translated by Abdolali Dastghib, Tehran: Sepehr Publishing Center.
- Bahar, Mehdi. 1978, The Inheritor of Colonialism, Tehran: Amirkabir.
- Jafari, Mohammad Taghi, Translation and Interpretation of Nahj al-Balaghah, Volumes I and II, Tehran: Islamic Culture Publishing Office.
- Javadi Amoli, Abdullah, 1372-1362, thematic interpretation of the Qur'an, eight volumes, Qom: Esra '.
- Davari Ardakani, Reza 2008: The Islamic Revolution and the Current State of the World, Second Edition, Tehran: Allameh Tabatabai Cultural Center Publications.
- Ragheb Isfahani. 1393, Dictionary of Quranic words, research by Nadim Marshli, Tehran: Al-Murtadhawi School.
- Rousseau, Jean-Jacques. 2016, Social Contracts, translated by Gholam Hossein Zirakzadeh, sixth edition, Tehran: Ghasedak Saba.
- Sobhani, Ja'far, 1402, Ma'alim al-Nabawah fi al-Quran al-Karim, Beirut: Dar al-Adwa 'for printing, publishing and distribution.
- Sobhani, Jafar 1383, Eternal Charter of the Quran, ten volumes, number: Imam Sadegh Institute.
- Schwadran, Benjamin. 1975, Middle East Oil and Big Countries, translated by Abdolhossein Sharifian, Tehran: Pocket Books Company.
- Subhi, Saleh. 1982, Discussions in Quranic Sciences, translated by Mohammad Ali Lisani Fesharaki, Tehran: Ehsan Publishing.
- Sadr, Mohammad Baqir 1980, The Caliphate of Man and the Testimony of the Prophets, translated by Dr. Jamal Mousavi, Tehran: Roozbeh.
- Tabatabai, Allama Mohammad Hussein 1988, Tafsir Al-Mizan, translated by Nasser Makarem Shirazi and others, Qom: Allameh Tabatabai Scientific and Cultural Foundation.
- Olumi, Reza 1348, Principles of Political Science, Volume One, Tehran: Publications of the Institute of Social Studies and Research.
- Enayat, Hamid. 2005, Political Thought in Contemporary Islam, translated by Bahauddin Khorramshahi, Tehran: Kharazmi.
- Ghorashi, Ali Akbar. 1973, Quran Dictionary, Tehran: Islamic Bookstore.
- Alexis, Carl. 1348, The unknown human being, translated by Parviz Dabiri, fifth edition, Tehran: Mehrafrooz.
- Motahari, Ahmad and Gholamreza Kardan. 1982, The Knowledge of the Prophet and the Imam in the Qur'an, Qom: Institute for the Right.
- Motahari, Morteza 1989, Introduction to the Islamic Worldview, Qom: Sadra.
- Motahari, Morteza 1994, Prophecy, first edition, Qom: Sadra.
- Motahari, Morteza 1999, On the Islamic Revolution, 16th Edition, Tehran: Sadra.
- Moin, Mohammad 1963, Farhang-e Farsi, third edition, Tehran: Amirkabir.
- Makarem Shirazi, Nasser et al. 1356- 1352, exemplary interpretation, Tehran: Islamic Books House.
- Mansoori, Javad 1982, Characteristics of Imperialism, Tehran: Islamic Republic Party.
- Mansoori, Javad 1986, A Review of the Foreign Policy of the Islamic Republic of Iran, Tehran: Amirkabir.
- Elahi, Homayoun. 1984, The Dictatorship of the Cartels, Tehran: Amirkabir.

The approach of Holy Quran to Issue of Domination and Submission

Yousef Moqaddasi: Assistant Professor, Farhangiyan University, Tehran

Jamal Talebi Ghareqeshlaqi: Assistant Professor, Faculty of Arabic Language & Literature, Farhangiyan University, Tehran

Asgar Babazadeh Aqdam: Assistant Professor, Faculty of Science & Education of Holy quran, Farhangiyan University, Tehran

Abstract

Throughout human life on earth, man has hated the word oppression and exploitation and has considered it as an intellectual and religious ugliness. The pure nature of God as a very moving tool has prevented his domination, but any society that has a cultural background of domination and oppression has helped the arrogant and colonialist in his "superior self-vision". The reference to the noble verses of the Qur'an in "*Wrong not, and ye shall not be wronged.*" indicates such a meaning. The purpose of this article is to show the face of arrogance in today's human society. The quality of anti-arrogance from the perspective of the Qur'an and the explanation of the methods of fighting arrogance by presenting noble verses are reassuring; And it will be peace and self-esteem. This study is descriptive and philosophical and analytical and library studies.

Keywords: dominant, submissive, Quran, weakness.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی